

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

س. روشنگر
۲۴ فبروری ۲۰۱۷

کودک عروس

داستانی از گوشه ای از واقعیات تلخ زنان و دختران مظلوم کشور

دیروز در محله ما عروسی بود. صدای ساز و دهل و هلهله و غوغای کودکان هرطرف شنیده می شد. عروسی دو نوجوان ۱۶ و ۱۵ ساله که دختر کاکا و پسر کاکای همدیگر می شوند، بود. پروانه عروس ۱۵ ساله، در حالی که لباس نو گلایی به تن داشت، صورتش را با چادر سبز رنگی که به سر داشت پنهان کرده بود و در گوشه اتاق آرام نشسته و به فکر فرو رفته بود. او مقداری ناراحت به نظر می رسید، جلو رقوم علتش را از وی جویا شدم، پروانه می گوید:

"من به صنف هشت مکتب هستم. هنوز خیلی آرزوها داشتم. می خواستم درس بخوانم و در آینده معلم شوم، مثل معلم ریاضی ما جلو صنف ایستاده شوم و به متدهای درست و مدرن به بچه های این مردم درس بدهم و به آن ها چیزی بفهمانم. ولی حالا که به قول والدینم به خانه بخت بروم، دیگر این فرصت و این شانس از من گرفته می شود. من هم مثل خیلی های دیگر خانه نشین گردیده و در آینده نچندان دور، مادر چند اولاد سر و نیم سر و هزاران گرفتاری، نادانی و بدبختی دیگر می گردم."

من آینده خود را مثل دختر خاله خود می بینم که هم سن من است و یک سال پیش عروسی کرده و شوهرش او را خیلی لت و کوب می کند. همسایه ها می گویند:

لیلی نادان است و به رمز و رموز زندگی نمی فهمد. فامیل های شوهرش از او توقع زیادی دارند. او که آرزو های آن ها را برآورده نمی تواند، مورد طعن و لعن شان قرار گرفته و شوهرش هم تحت تأثیر آن ها او را لت و کوب می کند. منم می ترسم که سرنوشتم آنچنان خواهد شد. پدرم از ترس تفنگسالاران و قلدران محل، نیروهای متجاوز خارجی و طالبان مزدور و بیرحم که شبانه هر طرف پرسه می زنند و حملات وحشیانه شان را تدارک می ببینند، مرا زودتر به پسر کاکایم، که او هم هنوز بچه است داده، تا زیر حمایت کاکایم که آدم با نفوذی است در محل زندگی کنیم. و از خطرات احتمالی در امان باشیم. ولی از من کسی نپرسید که آیا می خواهی ازدواج کنی؟ و یا این که پسر کاکایت را می خواهی و...؟

ای کاش در شهر ما هم مردم در امن و امان زندگی می کردند و دختران بعد از ختم درس های شان ازدواج می کردند و یا بعد از ازدواج هم حق می داشتند درس خود را دنبال کنند، چیز فهم شوند تا در آینده هم خود و هم چهار نفر دیگر را کمک کنند."

با شنیدن این صحبت از زبان پروانه غم و اندوه مرا در خود غرق کرد. چند شب و روز به فکر آرزوهای پایمال شده پروانه بودم. این تنها پروانه نیست که قربانی ترس و وحشت درون جامعه و سنت های مزخرف عقب ماندگی و کور فئودالی افغانستان می گردد. سنت های ناپسندی که روز تا روز دشمنان داخلی و خارجی این کشور برای برآوردن اهداف شوم استعماری خود شان، در بین مردم بیشتر دامن می زنند و می خواهند که مردم ما، در اسارت نادانی ها، تاریکی ها و عقب ماندگی ها گرفتار مانده، و راه بیرون رفت را به هر قیمت ممکن به آن ها می بندند. این خصلت استعمار است، در هر کشوری که رخنه کرد از عقب مانده ترین تفکرات و نیروهای آن کشور استفاده نموده و آن ها را کمک می کند و بر اساس برنامه های هدفمند خود رشد شان می دهد. امکانات زیادی به دسترس شان می گذارد تا مردم آن دیار در گیر آن نادانی ها شده و برای همیشه و یا یک وقت نامحدود زیر یوغ اسارت شان باقی بمانند و به قهقرای تاریخ برگردند. در اینجا جا دارد بگویم بریده باد دست استعمار .

یک هفته بعد از این واقعه، صبح روز چهارشنبه بود و من به اخبار بی بی سی گوش می دادم که خبر ماجرای " عروس کودک " در اردوگاه قمیر مرا تکان داده و مبهوت ساخت .

می دانم خیلی غم انگیز و درد آور است ولی این یک واقعیت تلخی است که در جامعه ما، که در آن امریکائی ها و اروپائی ها با بیش از صد هزار سربازشان تجاوز کردند و بهانه تجاوز شان را هم فریبکارانه، آوردن دموکراسی و دفاع از حقوق زنان عنوان می کنند، همه روزه به وقوع می پیوندد. منادیان خارجی حقوق زن و مسؤولین کشور و کمسیون های حقوق بشر و ... هزاران نهاد به اصطلاح کمک کننده کوچک و بزرگ دیگر که روزانه و ماهانه میلیون ها و میلیاردها دلار به نام های مختلف به جیب می زنند، چه گلی به سر این مردم بدبخت و بیچاره ما زده اند و چه دردی از دردهای بی درمان شان را دوا نموده اند؟ واقعی این چنین، طشت رسوائی و دروغ بافی امپریالیست های متمدن و منادی حقوق بشر را چپه ساخته و چهره ضد انسانی شان را به مردم ما آشکار نموده است .

برای این که خواننده به اصل قضیه وارد شود این خبر را از سایت بی بی سی همان طور که نشر شده در زیر برای تان کپی می کنم.



نغمه می گوید که می خواهد به مکتب برود و با دوستانش باشد. "همه ساله صدها دختر خرد سال در افغانستان عروس می شوند. این امر غیرقانونی است اما چیزی است که بر اساس رسوم رایج، در مناطق دوردست این کشور انجام می شود.

اما بی بی سی به جزئیات اتفاقی در کابل دست یافته که بسیار کم نظیر است. هزاران نفر از بیم جنگ‌هایی که در مناطق شان جریان داشته، خانه خود را رها کرده و به دنبال سرپناه به کابل آمده اند. آنها در این شهر در اردوگاه‌های مختلف مستقر اند.

برای ده هزار نفری که در "اردوگاه قمبر" در کابل زندگی می‌کنند، زمستان فصل دشواری‌ها و مشقات است. در اینجا در سال گذشته ۲۶ کودک جان باختند. امسال، هوای سرد تا کنون جان چهار نفر را گرفته است. یک ماه پیش به اردوگاه قمبر رفته تا با مردی که در پنج سال گذشته اینجا زندگی می‌کرده، صحبت کنم. تاج محمد، با خانواده خود از جنگ‌های هلمند فرار کرده است.

اوایل این ماه، پسر سه ساله تاج محمد وفات کرد. حالا زندگی برای این خانواده دشوارتر شده است. فقر او را واداشت تا تصمیم در دناکی بگیرد.

او دخترش سه ساله اش را فروخت.

تاج محمد می‌گوید: "قصه این است که من ۲۵۰۰ دالر از مردم قرضدار بودم. به همین خاطر دختر خود را به آن‌ها فروختم. آن‌ها می‌خواستند دخترم را حالا از من بگیرند. او فقط یک کودک است".

نغمه شش ساله، به عنوان یک عروس در بدل پول فروخته شده است. او حالا نامزد شده و تا یک سال دیگر از خانه پدر برده خواهد شد؛ مگر آن که پدرش بتواند قرضش را اداء کند و عروسی نغمه تا چهارده سالگی‌اش به تعویق بیفتد.

تاج محمد می‌گوید: "اگر من بتوانم به خویشاوندانم یک مقدار پول بدهم، می‌توانم عروسی را تا ۱۴ یا ۱۶ سالگی نغمه به تعویق بیندازم".

تاج محمد، پدر نغمه می‌گوید برای ادای قرضش دیگر هیچ راهی جز فروش نغمه نداشت.

نغمه بسیار جوانتر از آن است که پیامدهای تصمیم پدرش را درک کند.

تاج محمد می‌گوید: "زمانی که ما در مورد عروسی او توافق کردیم، کودکان دیگر به او گفتند که پدربت تو را فروخته است. او شروع به گریه کرد. او بله و نخیر نگفت. او نمی‌داند. شروع کرد به گریه کردن و اتاق را ترک گفت".

سن قانونی ازدواج در افغانستان برای زنان ۱۶ سال و برای مردان ۱۸ سال است.

مادر بزرگ نغمه که خود در کودکی عروسی کرده بود، می‌گوید: "همه در خانواده غمگین هستند. ما رنج می‌کشیم و گریه می‌کنیم. اما چه کاری دیگر می‌توانیم انجام دهیم".

زمانی که نغمه به این اردوگاه آورده شد، هنوز شیرخوار بود.

او به من گفت که می‌خواهد به مکتب/مدرسه برود، با کودکان دیگر بازی کند و با دوستانش باشد.

نغمه را دوست محمد، پدر شوهر آینده او، خریده است. او نیز در اردوگاه قمبر زندگی می‌کند.

جانان، برادر سه ساله نغمه یک ماه پیش در اثر سردی جان خود را از دست داد.

.....

آمار دقیق در مورد ازدواج کودکان در افغانستان در دست نیست، اما فعالان حقوق بشر می‌گویند، فروش دختر خردسالی مثل نغمه در افغانستان بسیار غیرمعمول نیست.

محمد موسی محمودی، از مسؤولان کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان ابراز نگرانی کرد که "سنت‌ها و اوضاع اقتصادی مردم را مجبور به فروش کودکانشان می‌کند".

مواردی مثل قضیه نغمه در نقاط مختلف افغانستان واقع می‌شود اما به ندرت در مورد آن گزارش داده می‌شود.

نغمه مانند مادر کلان خود یک عروس کودک خواهد شد. سرنوشت او حالا رقم خورده و آینده اش به فروش رفته است!"



بلی هموطن با درد!

بیدار شو و بشنو صدای ناله های کودک شش ساله ای را که هنوز دهنش بوی شیر می دهد، ولی با درد و آه که روزگار پدرش را و او می دارد تا او را از ترس آینده هولناک، فقر، بیچارگی، تجاوز و ترور و هزاران بدبختی دیگر بفروشد.

مرگ و ننگ بر متجاوزین و توجیه گران شان!

مرگ بر ارتجاع و سنت ها و مزخرفات ضد انسانی اش!